

تاریخچه سند تحول بنیادین آموزش و پرورش

در گفت و گو با:
آقای دکتر مهدی نوید ادهم

● غلامرضا حمیدزاده* ● اعظم ملایی نژاد**

اشاره

دکتر مهدی نوید ادهم یکی از مدیران با تجربه آموزش و پرورش در بعد از انقلاب اسلامی ایران هستند و در جاهای مختلف، خدمات برجسته‌ای از ایشان به‌جای مانده است. ایشان از مدیران امور تربیتی و مسئول راه‌اندازی مسابقات هشت‌گانه بوده‌اند؛ در سازمان نوسازی مدارس بحث خیرین مدرسه‌ساز را فعال کردند که با ساخت و ساز و نوسازی مدارس، کمبود فضای آموزشی تا حدودی جبران شد؛ در سازمان پژوهش در زمان مدیریت ایشان، برنامه درسی ملی، هیئت امنایی شدن سازمان، سند تحول و بحث کتاب‌های درسی شکل گرفت؛ بعد هم در شورای عالی که حضور پیدا کردند، این گفت‌وگو درباره تاریخچه سند تحول بنیادین آموزش و پرورش است. شروع کار سند تحول هم‌زمان با حضور آقای مهندس علاقه‌مندان در سازمان پژوهش در سال ۸۰-۱۳۷۹ است. قبل از سند تحول بنیادین چیزی با عنوان فلسفه آموزش و پرورش و سند آموزش و پرورش وجود نداشت. البته قبل از مطرح شدن سند تحول، بحث تغییر نظام آموزشی شده بود، چیزی به‌عنوان یک سند کامل و جامع که یک چشم‌انداز مشخص را ترسیم کند وجود نداشت. در این گفتگو به تاریخچه تهیه و تدوین سند تحول بنیادین آموزش و پرورش می‌پردازیم.

*E-mail: g_hamidzadeh@yahoo.com **E-mail: mollaenezhad@gmail.com

ما خدمت شما رسیدیم برای اینکه تاریخچه این سند برای محققان و علاقه‌مندان به آن ثبت و ضبط شود، چون شما از بنیان‌گذاران این سند بودید. پس لطفاً دربارهٔ چیستی و چرایی و تاریخچه این سند بگویید تا راه‌گشای پژوهش‌های کنونی و آینده در حوزه آموزش و پرورش باشد. البته به نظرم بهتر است پیش از آغاز بحث دربارهٔ سند، یک بیوگرافی کوتاه از خودتان بفرمایید.

بسم‌الله الرحمن الرحیم. خیلی محبت فرمودید تشریف آوردید و خیلی خوشحالم که در خدمت شما همکاران پرتلاش و خوش‌فکر خودم در مجموعه آموزش و پرورش هستم. زادگاه بنده شمیران تهران در محلهٔ ازگل است، در دوم خرداد سال ۱۳۳۴ به دنیا آمدم. ابتدایی را در همین محلهٔ ازگل گذراندم، متوسطهٔ اول را در دبیرستان بهرام در اختیاره و متوسطهٔ دوم را در دبیرستانی در تجریش (اکنون به نام یاسر) گذراندم. سال ۱۳۵۴ در رشتهٔ کامپیوتر در مدرسهٔ عالی کامپیوتر قبول شدم که آن زمان رشتهٔ نو و جدیدی بود و بعد هم در دانشگاه شهید بهشتی ادامه دادم. تقریباً از دوران دبیرستان تدریس را آغاز کردم و توفیق داشتم کلاس‌های قرآن برای دوستان اهل محل داشته باشم. آموزش رسمی را از زمان دانشجویی در سال ۵۴ در دبستان ارشاد قلهک شروع کردم. ابتدا کلاس سوم درس می‌دادم، سال بعد کلاس پنجم و چندی بعد که معلم کلاس اول مدرسه رفت، آن کلاس را هم به من سپردند. در سال تحصیلی ۵۷-۱۳۵۶ در مدرسهٔ راهنمایی مهدیه در تجریش و بعد هم در دبیرستان دانش قلهک تدریس داشتم. بعد از انقلاب اسلامی هم در سال ۶۴-۱۳۶۳ در تربیت‌معلم شرافت و دارالفنون تدریس داشتم. اکنون هم عضو هیئت علمی دانشگاه شهید رجایی هستم. لیسانس مهندسی کامپیوتر و فوق‌لیسانس مدیریت فرهنگی دارم و دکترای مدیریت فرهنگی را هم در دانشگاه آزاد، واحد علوم و تحقیقات خوانده‌ام.

در مورد کارم هم در ابتدای انقلاب اسلامی مسئول کمیتهٔ فرهنگی جهاد سازندگی تهران بودم، یعنی به‌همراه دو نفر دیگر عضو هیئت‌مدیرهٔ جهاد سازندگی تهران بودیم و جهاد را راه‌اندازی کردیم. بعد به آموزش و پرورش آمدم و ماندم تا بازنشسته شدم. در آموزش و پرورش هم سال ۶۲ کارشناس مسئول آموزش ضمن خدمت و تربیت‌معلم شهر تهران شدم. بعد از مدتی که در آنجا بودم چند پیشنهاد به من شد، یکی اینکه مدیر کل تربیت‌معلم شوم. زمان وزارت آقای دکتر سید کاظم اکرمی بود و آقای زرهانی، معاون پرورشی ایشان بودند. مرحوم آقای دکتر محمدرضا شرفی مرا برای عهده‌دار شدن سمت مدیر کل فرهنگی و هنری به آقای زرهانی معرفی کرد. در مصاحبه‌ای که با آقای زرهانی داشتم خیلی سریع به هم گره خوردیم و امور تربیتی را نسبت به تربیت‌معلم ترجیح دادم و از سال ۶۴ تا ۷۱ یعنی تا زمانی که آقای زرهانی معاون پرورشی آنجا بود، بنده هم بودم. بعد آقای زرهانی به معاونت مشارکت‌های مردمی و بعد از آن هم به معاونت مالی و اداری وزارتخانه رفتند و من هم بعد از مدتی آمدم به سازمان نوسازی مدارس



و معاون برنامه‌ریزی و امور مشارکت‌های مردمی شدم و تا سال ۷۶ همان‌جا بودم. در سال ۷۸ به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی آمدم و معاون مرحوم علاقه‌مندان شدم. یک شب مرحوم آقای علاقه‌مندان زنگ زد که ساکت را ببند و برو به شورای عالی. گفتم: «شورای عالی چرا؟ چطور؟ بیرونمان می‌کنید؟» گفت: «نه.» در زمان آقای مرتضی حاجی قانون شورای عالی عوض شده بود. قبلاً وزیر آموزش و پرورش دبیر کل را انتخاب می‌کرد و ابلاغ می‌داد، ولی بر اساس قانون جدید، وزیر آموزش و پرورش باید شخصی را به شورا پیشنهاد می‌داد، شورا اگر رأی می‌داد می‌فرستادند برای رئیس‌جمهور، رئیس‌جمهور اگر تأیید می‌کرد، ابلاغ صادر می‌شد. آقای حاجی چند نفر را به شورا معرفی کرده بود، رأی نداده بودند و آقای علاقه‌مندان هم به این دلیل که خوب نیست مرتب افراد معرفی شوند و شورا رأی ندهد، مرا که معاونش بودم معرفی کرد. اتفاقاً شورا هم رأی داد و من آن روز با اکثریت آراء ۱۸ رأی آوردم و مرا به رئیس‌جمهور محترم معرفی کردند. اولین دبیر کلی که با قانون جدید ابلاغش را از رئیس‌جمهور گرفت، بنده بودم. دو سال بعد مرحوم علاقه‌مندان فوت کردند و من برگشتم به سازمان پژوهش و یک‌سال و نیم رئیس سازمان پژوهش بودم و در زمان آقای علی احمدی دوباره برگشتیم به شورای عالی تا سال ۹۹ که تقریباً بیشترین مدت دبیر کلی را بنده داشتم. اکنون هم در خدمت شما هستم.

یونسکو
یک دهه را به‌عنوان
دهه تغییر و تحول
آموزش و پرورش
اعلام کرد و کتاب
«آموختن برای
زیستن»
را نوشتند

لطفاً درباره تاریخچه سند تحول بنیادین بفرمایید. چه چیزی باعث طرح این ایده شد و فرایند آن چگونه بود؟

بنده اخیراً مقاله‌ای با عنوان «بررسی تحولات راهبردی آموزش و پرورش در سده اخیر» نوشته‌ام. در این مقاله گفته‌ام، مسئولان ارشد آموزش و پرورش و همچنین مسئولان نظام و حکومت و حاکمیت، بعد از آن که آموزش و پرورش مدرن و جدید در ایران پا گرفت، به این نتیجه رسیدند که این سیستم نیاز به تحولات و تغییراتی دارد. ابتدا تغییرات جزئی را رصد و پیگیری می‌کردند، اما بعد به این نتیجه رسیدند که جواب نمی‌دهد و باید تغییرات و تحولات عمیق‌تری رخ دهد. احساس می‌کردند که آموزش و پرورش پاسخ‌گوی نیازهای جامعه نیست و با فرهنگ بومی ایران هم‌خوانی ندارد و خروجی آن، توانمندی‌ها، شایستگی‌ها و مهارت‌های لازم برای پاسخ‌گویی نیازهای جامعه را ندارد. اولین زمانی که بحث تحولات اساسی مطرح شد، اواخر مرداد و شهریور سال ۱۳۴۵ در کنفرانس آموزشی در رامسر با حضور محمدرضا پهلوی، هویدا و وزیران ذی‌ربط بود. این سمینار در دوازده، سه‌روز و حتی یک‌هفته در ۹ دوره و ۹ سال متوالی برگزار شد که اسناد آن اکنون در وزارت علوم موجود است. در این کنفرانس به این نتیجه رسیدند که آموزش و پرورش جواب نمی‌دهد و باید تغییراتی در تمام بخش‌ها و مسائل مختلف کشور ایجاد شود. در آن زمان به این نتیجه رسیده بودند که به تعبیر خودشان انقلاب سفید را در همه حوزه‌ها داشته باشند و تحلیل کارشناسی‌شان این‌طور بود که بخش مهمی که باید تغییر کند، آموزش و پرورش است. لذا مدیریت این تغییر را خود محمدرضا پهلوی بر عهده گرفت و همه سیستم را بسیج کردند که این کار انجام شود. سال ۵۴ که آخرین دوره این سمینار برگزار شد، تحلیل کارشناسی‌اش این بود که ما موفق نشدیم و این تغییراتی که دنبال می‌کردیم بیش از اینکه به نفع آموزش و پرورش باشد به نفع آموزش عالی بود. کنفرانس را برای تغییر نظام آموزشی با تأکید بر آموزش و پرورش تشکیل داده بودند، اما برنده میدان آموزش عالی بود. در سال‌های دهه ۵۰، صحنه بین‌الملل هم خواهان تغییر و نوسازی نظام آموزشی بود. در همان سال‌ها یونسکو یک دهه را به‌عنوان دهه تغییر و تحول آموزش و پرورش اعلام کرد و کتاب «آموختن برای زیستن» را نوشتند که دیدگاه یونسکو بیانیه‌مانند بود و با مدیریت یونسکو منتشر شد. پنج نویسنده اصلی داشت که یک نفر از آن‌ها به‌نام مجید رهنما اهل ایران بود. در این کتاب تأکید بر این است که ما باید در همه زمینه‌ها از جمله حوزه آموزش و پرورش، تغییراتی ایجاد کنیم. آموزش و پرورش هم در تمام عرصه‌هایش، همچون معلم، محتوای کتاب، برنامه‌های آموزشی، طبق همان‌عنوان کتاب «آموختن برای زیستن» به این نتیجه رسید که باید بچه‌ها را توانمند کنیم تا یک زندگی خوب برای خودشان بسازند و روی آموزش‌های مهارتی خیلی تأکید داشتند. بیشتر تمرکزشان روی دوره متوسطه بود و تا اندازه‌ای به دوره دبستان و پیش‌دبستان

شهید بهشتی و
شهید باهنر، فهم
دقیق و عمیقی از
آموزش و پرورش
داشتند و از
کارشناسان
بخش معارف
آموزش و پرورش
بودند

هم توجه کردند، ولی نه به حدّ و شدتی که امروز کارشناسان و صاحب‌نظران معتقدند که باید از دوره دبستان و پیش‌دبستان شروع کرد. تصورشان این بود که آموزش متوسطه و فنی- حرفه‌ای را پررنگ کنند. به هر حال ۹ دوره برگزار شد، اما جواب نداد. در آن دوره یونسکو تأکید داشت که برای نوسازی نظام آموزشی، باید ساختار ایجاد شود و پیگیری همیشگی به عمل آید. به همین دلیل در ایران دو ساختار در قالب دو سازمان به‌وجود آمد که به‌دلیل داشتن قالب سازمانی، هم اختیاراتشان بیشتر از معاونت‌های وزارتخانه است و هم عنوان هر دو نوسازی است: یکی نوسازی و تجهیز مدارس که فضای فیزیکی می‌سازد و دیگری نوسازی برنامه‌ریزی آموزشی که بعداً هم به «سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی» تبدیل شد که آن واژه نوسازی‌اش خیلی معنا دارد. اگر در قانونش نگاه کنید این واژه و این پیام هست که مثلاً رسالت تحول‌آفرینی محتوایی از نظر قانون‌گذار به سازمان پژوهش سپرده شده، که شاید در عمل کمتر به آن پرداخته شد. به‌هر حال این دغدغه‌ها وجود داشت.

بعد از انقلاب اسلامی هم به‌طور جدی دغدغه تغییرات اساسی در آموزش و پرورش وجود داشت. غیر از ناکارآمدی‌هایی که همگان به آن اذعان داشتند، سیاست‌گذاران اصلی انقلاب و مدیران ارشد نظام از منظر فرهنگی هم به آموزش و پرورش نگاه می‌کردند و کارکردهای فرهنگی آموزش و پرورش را منطبق با معارف دینی و اسلامی و انقلابی نمی‌دانستند، لذا تغییر در آموزش و پرورش از همان ماه اول کلید خورد. اول فراخوانی داده شد که هر کسی نظری دارد بدهد. اولین نشست را فکر کنم اردیبهشت سال ۵۹ سازمان پژوهش برنامه‌ریزی آموزشی برگزار کرد. یک نشست سه‌روزه برگزار شد، مقالاتی که رسیده بود تجزیه و تحلیل شد و افرادی مثل شهید بهشتی(ره) که مدیریت این کار را برعهده داشتند و شهید رجایی(ره) و شهید باهنر(ره) معتقد بودند مشابه قانون اساسی، آموزش و پرورش هم باید یک قانون خاص داشته باشد و خیلی برایشان مهم بود. شهید بهشتی، شهید باهنر و... همه در آموزش و پرورش بودند، فهم دقیق و عمیقی از آموزش و پرورش داشتند و از کارشناسان بخش معارف آموزش و پرورش بودند. یک پرانتز هم باز کنم از هوشمندی این مرد بزرگ، با اینکه روحانی بود و به‌طور طبیعی روحانی باید درس دینی بدهد، قبل از انقلاب، فکر کنم سال‌های ۳۳ و ۳۴، در مدرسه دانش قم زبان انگلیسی تدریس می‌کرد، که بعدها هم دو، سه سالی مدیر این دبیرستان شد، در سوابقشان هم هست. آموزش زبان انگلیسی که یادگیری‌اش در آن زمان عرف نبود و زبان جاسوسان و بیگانگان و استعمار به‌شمار می‌آمد، اما این آدم این زبان را یاد می‌گیرد و معلم زبان انگلیسی می‌شود؛ و بعد هم می‌رود خارج از کشور در آلمان، مسجد هامبورگ آلمان را راه‌اندازی می‌کند و زمانی که برمی‌گردد، به سازمان پژوهش می‌آید. البته روحانی‌ها را به سازمان پژوهش راه نمی‌دادند، ولی او با حسن تدبیری وارد می‌شود و همراه با مرحوم باهنر و گلزاده غفوری و تعدادی شروع به بازنویسی

سیاری از صاحب‌نظران معتقدند که یکی از ریشه‌های جذب جوانان به اسلام و حضور فعالشان در صحنه انقلاب کتابی با عنوان «شناخت اسلام» بوده است

کتاب‌های دینی می‌کنند و تبیینی جذاب از اسلام عرضه می‌کنند که مجموعه این‌ها در قالب کتابی با عنوان «شناخت اسلام» منتشر می‌شود و بسیاری از صاحب‌نظران معتقدند که یکی از ریشه‌های جذب جوانان به اسلام و حضور فعالشان در صحنه انقلاب همین کتاب بوده است و البته اکنون هم جذاب است و حرف نو و به‌روز دارد، چون خیلی لطافت‌ها را در نوشتن رعایت می‌کردند و هوشمندانه می‌نوشتند. برای مثال، فرزند شهید باهنر، دکتر ناصر باهنر و پسر شهید بهشتی برای من تعریف می‌کردند، وقتی ما با پدرمان به مشهد می‌رفتیم، زمانی که بچه بودیم، هر شب معلم‌ها را جمع می‌کردند، این کتاب‌ها را عرضه می‌کردند و دیدگاه‌های معلمان را می‌گرفتند، نظرسنجی می‌کردند، اصلاح می‌کردند و بعد می‌دادند به سیستم، یعنی همان اعتباربخشی که اکنون معتقدیم در نظام برنامه‌ریزی درسی باید انجام شود. به هر حال ایشان به همین دلیل به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی آمدند. این را به مسئولان ارشد نظام هم گفتیم: من اعتقاد دارم شهید بهشتی پیش از اینکه نماینده قوه قضاییه و دستگاه قضا در کشور باشد، باید نماینده آموزش و پرورش باشد. تفکر و اندیشه او نیاز آموزش و پرورش امروز است و عمرش هم معلم بوده است و کمتر از یک‌سال و نیم در قوه قضاییه بوده است. من به مسئولان قوه قضاییه گفتیم: همچنان که شهید رجایی و شهید باهنر در آموزش و پرورش نشسته‌اند و از نام و اندیشه‌شان الهام می‌گیریم، شهید بهشتی هم متعلق به ماست و باید بیاید اینجا بنشیند، چون به شخصیت و اندیشه‌های متعالی و آزادمنشانه او نیاز داریم. برای مثال در سند تحول بنیادین وقتی به بحث آزادی رسیدیم، کتاب «نقش آزادی در تربیت کودکان» ایشان را من خوانده بودم، به دوستان هم معرفی کردم که بخوانند و آن را مبنا قرار دهند. دوستان هم این کتاب را خواندند و مبنا قرار دادند و آن، شد رویکرد سند تحول بر آزادی انسان و لذا در جای‌جای سند از تعریف تربیت گرفته تا جاهای دیگر، چشم‌انداز و... شما واژه انتخاب آزادانه و آگاهانه را می‌بینید. این دو واژه برگرفته از تفکر شهید بهشتی است به آن نیاز داریم. تفکر دینی تحکم بر سیستم را بر نمی‌تابد، لذا بیشتر از «تربیت کردن» باید بر «تربیت شدن» تأکید کرد.

در «تربیت شدن» عنصر اصلی دانش‌آموز، مربی و فرزند است، یعنی او باید بخواند و آگاهانه و آزادانه به میدان بیاید، لذا کار معلم ایجاد شوق و انگیزه یادگیری است و آلا به تعبیر یکی از نویسندگان، اسب را به زور می‌شود سر چشمه برد، اما به زور نمی‌شود به او آب داد. بچه را به زور می‌شود به مدرسه برد، اما به زور نمی‌شود تربیت کرد، مگر اینکه خودش بخواهد و کار معلم، ایجاد تشنگی، طلب، انگیزه، شوق یادگیری و صحنه‌گردانی برای یادگیری است. این نگاه از پدر، مادر، معلم و دست‌اندرکاران آموزش رفع مسئولیت نمی‌کند و آن‌ها باید وظیفه خودشان را برای تربیت شدن انجام دهند، اما آن کسی که سرانجام باید به میدان بیاید و بپذیرد و عنصر فعال باشد، دانش‌آموز است.

بله، شهید بهشتی و شهید باهنر سرمایه‌های فرهنگی و نمادین جامعه هستند.

به هر حال شهید بهشتی شخصیتی است که ما در آموزش و پرورش کمتر به آن پرداخته‌ایم. خاطره‌ای هم در این مورد بگویم. زمانی که من در سازمان پژوهش بودم، فرزندان شهید بهشتی، دکتر احمدرضا و علیرضا که با من دوستی و رفاقت داشتند، پیش من آمدند و گفتند که ما اندیشه‌ها و افکار و سخنرانی‌های ایشان را به صورت کتاب درآورده‌ایم، شما بیاید این کتاب‌ها را بخريد و در اختیار معلمان و مراکز تربیت‌معلم و مدرسه‌ها قرار دهید. من طبق نگاهی که به شهید بهشتی داشتم، گفتم: «خریدن و دادن کتاب، کمترین کاری است که می‌توانیم انجام دهیم. ما به تفکر و شخصیت و اندیشه بهشتی نیاز داریم. بیاید کاری کنیم که معلمان با این شخصیت، تفکر و مکتب تربیتی آشنا شوند. بیاید یک سمینار مشترک برگزار کنیم، فراخوان بدهیم، معلمان تحقیق کنند و مقاله بدهند.» این کار را انجام دادیم، مقالات آمدند و هیئت داوران هم کارش را انجام داد. روز برگزاری آن همایش در اردوگاه شهید باهنر، سمینار برگزار شد و مقالات برتر را شناسایی کردیم و جایزه دادیم. تعدادی هم از استان‌ها دعوت شده بودند. یکی دو روز قبلش من به داماد ایشان، مرحوم دکتر جواد اژه‌ای زنگ زدم که دعوت خصوصی هم از ایشان کرده باشم. به ایشان گفتم: «می‌دانم حتماً فرزندان شهید هم از شما دعوت کرده‌اند، من هم می‌خواهم به‌عنوان مسئول پروژه از شما دعوت کنم، شما و همسران هر دو تشریف بیاورید.» روز چهارشنبه یا پنجشنبه بود، ایشان گفتند: «من از صبح تا عصر در دانشگاه تدریس دارم، همسر هم تدریس دارند.» من خیلی اصرار کردم، گفتند: «شاید آخر جلسه بیایم.» گفتم: «بدون شما نمی‌شود، حتماً بیاید.»

صبح روزی که مراسم همایش بود، رفتم داخل سالن، دیدم ایشان آمده و همسرش هم همراهشان بود. خیلی خوشحال شدم و در دل گفتم «رفاقت‌مان جواب داد و ایشان به احترام صحبت ما آمدند.» سخنرانی افتتاحیه را انجام دادم، وزیر محترم صحبت کردند، مقالات خوانده شدند و افراد مختلف صحبت کردند. بعد از ظهر، میزگرد پایانی بود، من از ایشان و همسرش دعوت کردم بیايند، از خانم دکتر جمیله علم‌الهدی هم به‌عنوان رئیس مؤسسه پژوهشی سازمان دعوت کردیم، ایشان هم آمد. آقای دکتر علی ذوعلم هم که مدیرکل دفتر تألیف و برنامه‌ریزی درسی بود، آمد، یعنی همان تیمی که در سازمان پژوهش بودیم. من نشستم، دکتر اژه‌ای هم کنار من نشست و گفت: «نرسیدی چرا ما آمدیم؟» گفتم: «نه، ولی خیلی محبت کردید و روی ما را زمین نگذاشتید و دعوت ما را پذیرفتید.» گفت: «نه، به خاطر آن نبوده.» گفتم: «پس برای چه بوده؟» گفت: «دیشب همسرم بعد از مدت‌ها و برای اولین بار خواب پدرشان را دید که ایشان گفتند: حالا که برای اولین بار آموزش و پرورش می‌خواهد برای ما یک مراسم برگزار کند، شما نمی‌خواهید بروید؟ و صبح بلند شد، دیدم گریه می‌کند، گفتم: چه شده؟ گفت: همچون خوابی دیده‌ام. گفتم: پس کلاس‌ها را تعطیل کنیم و به همایش شهید بهشتی برویم.»

ایشان دغدغه آموزش و پرورش را داشت، اما آموزش و پرورش آن دغدغه را ادراک نکرد و نام و اندیشه شهید بهشتی اکنون در قوه قضاییه است و ما محروم از اندیشه‌ها و سبک تربیتی ایشان هستیم.»

طرح‌های ریز و درشتی طراحی شدند که مشهورترین آن‌ها دو طرح کاد و تام بود

■ تغییر نظام متوسطه چطور بود و چه ویژگی‌هایی داشت؟ چه ضرورت‌هایی باعث این تغییر شدند؟

همان‌گونه که گفتم، از اول انقلاب اسلامی مسئولان ارشد نظام مثل شهید بهشتی دغدغه تغییر نظام داشتند و اقدامات بسیاری انجام دادند. طرح‌های ریز و درشتی هم طراحی شدند که مشهورترین آن‌ها دو طرح کاد و تام بود. برای تغییر کتاب‌های درسی، تغییر فرایند تعلیم و تربیت، معلم‌ها، دانش‌سراها و مراکز تربیت‌معلم، اقدامات گوناگون انجام شدند.

■ این تغییر نظام در چه سال‌هایی انجام شد؟

● سال‌های اول بعد از انقلاب اسلامی.

■ ما یک سری تغییر نظام داشتیم که در بخش فنی-حرفه‌ای بود.

● بله، از همان‌جا شروع کردم. منظورم این است که مسئولان ارشد نظام و کارشناسان خبره سیستم، همواره نقادانه به نظام آموزش و پرورش نگاه می‌کردند و ناکارآمدی این سیستم را می‌دیدند و معتقد بودند اگر بخواهیم آموزش و پرورش در تراز انقلاب اسلامی باشد، باید تغییرات بدهیم. بعضی این تغییرات را در کتاب درسی، اضافه کردن یک درس و دو درس یا یک کتاب و دو کتاب جست‌وجو می‌کردند و بعضی دیگر عمیق‌تر فکر می‌کردند، که بعد از انقلاب اسلامی انواع و اقسامش را داشتیم. قبل از انقلاب اسلامی هم داشتیم که نمونه‌اش را مثال زدم. برای مثال، دوران راهنمایی قبل از انقلاب اسلامی طراحی شد و هدفش این بود که سیستم به‌روز شود و پاسخ‌گو باشد. یکی از تغییرات راهبردی و کلان که در آموزش و پرورش بعد از انقلاب اسلامی اتفاق افتاد، تغییر بنیادی نظام بود که در زمان دکتر سید کاظم اکرمی بر اساس مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی انجام شد و افرادی مثل مرحوم دکتر احمد احمدی و مرحوم دکتر ابراهیم امینی، مرحوم آقای دکتر سید کاظم نائینی و مرحوم احمد صافی در آن، نقش جدی داشتند. آقای سید هادی محدث هم دبیری این کار را برعهده داشتند که طراحی می‌کردند. متن خیلی خوبی را تنظیم کردند که در سال ۱۳۶۴ به تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی هم رساندند و هنگامی که برای اجرا ابلاغ شد، وزیر عوض شد. آقای دکتر نجفی آمدند. آقای نجفی تحلیلی این بود که مشکل امروز ما این نیست و نباید از ابتدایی و دوره پایه شروع کنیم. تدوین‌کنندگان پیشنهادشان این بود که با تغییر ساختار و از تغییرات پایه‌ای و ابتدایی شروع شود، یعنی ساختار آموزش و پرورش و ساختار اداری

و اجرایی باید تغییر کند و البته تغییرات محتوایی را برای بعد گذاشتند، اما تحلیل وزیر جدید این بود که مشکل اصلی ما الآن افراد پشت کنکورند که حدود چهار، پنج میلیون نفرند که دانشگاه‌ها هم ظرفیت همه آن‌ها را ندارند. لذا اول از متوسطه شروع کردند و گفتند «اینجا را که سازمان دادیم برمی‌گردیم از ابتدایی شروع می‌کنیم» که دیگر فرصت نکردند و در متوسطه ماندند و به دلیل مشکلاتی که بود زمین‌گیر شدند. مدیریت پروژه با مرحوم مهندس جعفر علاقه‌مندان بود که ذوقش متوسطه و فنی - حرفه‌ای بود، لذا فنی - حرفه‌ای پررنگ شد و کار و دانش به‌عنوان یک ابتکار ارزشمند طراحی و اجرا شد، پیش‌دانشگاهی هم طراحی و اجرا شد و همه این‌ها با این هدف بود که یک سامانی به این دوره بدهند، پیش‌دانشگاهی‌ها به دانشگاه بروند و دیپلم، حد فاصل بین دانشگاه و مدرسه باشد، که متأسفانه دانشگاه‌ها موافقت نکردند. بعد ترمی - واحدی شد و وزارت علوم همراهی نکرد و همه بار روی دوش آموزش و پرورش آمد که نتوانست این بار سنگین را بردارد و به تدریج این تغییرات زیر سؤال رفت. یک تغییر قابل تأمل دیگر هم، اما نه در این سطح، در دوره اصلاحات به نام منشور اصلاحات انجام شد، سمینار و همایش گذاشتند، فراخوان دادند، متن‌هایی هم آماده کردند که به مرحله تصویب و اجرا نرسیدند، اما خیزش برداشته شد.

■ بانی این تغییرات چه کسانی بودند؟

- مثل مرحوم دکتر کاکو جویباری در پژوهشگاه تربیت‌معلم که خیلی نقش داشت، دکتر عبدالحسین نفیسی و دکتر محمود مهرمحمدی و برخی دیگر.

■ من هم خاطر م هست که آقای مهندس علاقه‌مندان در جلسات خیلی صحبت می‌کردند که ما فلسفه تعلیم و تربیت نداریم.

- دقیقاً درست می‌گفتند که ما فلسفه تعلیم و تربیت نداریم. یکی از کسانی که روی این قضیه تمرکز داشت، مرحوم آقای مهندس علاقه‌مندان بود. در زمانی که معاون متوسطه بود و از زمانی که به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی آمد، این موضوع را مطرح و پیگیری کرد. اما بحث تحول بنیادی امروز در زمان وزارت آقای حاجی و از جلسات شورای عالی آموزش و پرورش شروع شد. در شورای عالی چندین جلسه گذاشتند و در آنجا به این نتیجه رسیدند که گام اول تغییر، آسیب‌شناسی وضع موجود است، لذا شورای عالی آموزش و پرورش را موظف کردند که یک مطالعه برای آسیب‌شناسی نظام آموزش و پرورش انجام شود. بعد که بنده دبیر کل شدم، سوابق را مطالعه کردم و رسیدم به این مصوبه که یک ماه قبل از حضور من در شورای عالی آموزش و پرورش وزیر وقت، آقای حاجی و به ایشان نشان دادم و گفتم: «چه باید کرد؟» گفتند: «باید انجام دهید و آسیب‌شناسی کنید.» گفتم: «که چه بشود؟» گفتند: «بعد وارد برنامه‌ریزی



شوید. گفتیم: «اگر از اول وارد برنامه‌ریزی شویم، بهتر است، چون برنامه‌ریزی مبتنی بر آسیب‌شناسی است، بنابراین بهتر است هدف را به جای مطالعه ملی آموزش و پرورش، تدوین برنامه قرار دهیم که در نهایت، یک برنامه ملی آموزش و پرورش یا یک سند تولید کنیم.» گفتند: «پس بیایید مصوبه را اصلاح کنید.» مصوبه را اصلاح کردیم، شد «سند ملی آموزش و پرورش». من تجربه برنامه‌ریزی راهبردی و کلان را در سازمان پژوهش داشتم، چون اولین برنامه سازمان پژوهش در زمان ما تنظیم شد، یعنی زمانی که ما در خدمت آقای علاقه‌مندان بودیم و برنامه سوم را که می‌نوشتیم دوستانی مثل آقای دکتر حیدر تورانی، مهندس زرافشان، مهندس نشاسته‌ریز، مهندس جعفرآبادی بودند و حتی خود شما هم مشارکت داشتید. لذا همین را به کل وزارت آموزش و پرورش تعمیم دادم که «سند ملی آموزش و پرورش» شد. آقای حاجی برای اینکه پشتوانه مالی این طرح را فراهم کند، گفت: «باید دولت هم تصویب کند که بالاتر از شورای عالی آموزش و پرورش است.» وقتی که به دولت رفت، آنجا پس از بحث و بررسی گفتند: «برای اینکه این طرح به برنامه تبدیل شود و در برنامه‌های پنج‌ساله بیاید و اعتبارات مالی و نیروی انسانی تأمین کند، مسئولیتش با سازمان برنامه و بودجه است که مسئولیت برنامه‌ریزی کشور را بر عهده دارد.» لذا تصویب شد که سازمان برنامه و بودجه با همکاری شورای عالی آموزش و پرورش، این برنامه را تنظیم کند. این مصوبه با امضای آقای دکتر محمدرضا عارف، معاون اول رئیس‌جمهور ابلاغ شد. حدود هفت، هشت ماه من پیگیری می‌کردم که این کار انجام شود. دوستان سازمان مدیریت خیلی بهانه می‌آوردند، چون کارشان این نبود

و کارهای دیگری داشتند. یک روز جلسه شورای عالی آموزش و پرورش در کاخ سعدآباد با حضور رئیس جمهور، آقای سید محمد خاتمی تشکیل شد. قبل از جلسه، وقتی که آقای دکتر ستاری فرد، رئیس سازمان مدیریت آمد، من گفتم: «این مصوبه هیئت دولت است و ما هشت ماه است که داریم پیگیری می کنیم، اما واحدهای ذی ربط و کارشناس هایتان جواب نمی دهند و اقدامی نمی کنند.» ایشان گفت: «کار ما نیست، ما که نمی توانیم برای شما برنامه تنظیم کنیم، کار خودتان است.» گفتم: «مصوبه دولت چنین است.» گفت: «من قبول ندارم.» همین طور که بحث می کردیم آقای حاجی رسیدند و گفتند: «چی شده؟» گفتم: «ایشان مصوبه دولت را قبول ندارد و ما در شورای عالی مانده ایم. ما موظفیم این کار را انجام دهیم و آنان باید ما را همراهی کنند.» آقای حاجی گفت: «ببرید در جلسه شورای عالی و با آقای رئیس جمهور مشورت کنید و ببینید نظر ایشان چیست؟ آن ها مسئول تدوین برنامه بشوند، ما کمک کنیم یا برعکس.» بردیم در جلسه، من گزارش کار را دادم، آقای وزیر طرح موضوع کرد، آقای ستاری فرد هم دفاعیه خود را ارایه داد و آقای رئیس جمهور گفت: «اگر این طور است مصوبه دولت را تغییر دهید و این مسئولیت را بگذاریم بر عهده شورای عالی آموزش و پرورش با همکاری سازمان مدیریت.» تاریخ این مصوبه سال ۱۳۸۳ است که آقای مهندس نفیسی آن را در کتاب «روش شناسی سند تحول» آورده و همه ابلاغیه ها و مصوبه ها در آن آمده اند. آنجا تصویب کردند که شورای عالی آموزش و پرورش با همکاری سازمان مدیریت این کار را انجام دهد و مدیریت طرح به من سپرده شد.

■ بودجه آنجا تصویب شد؟

- بودجه نگذاشتند و گفتند که از بودجه خودتان بدهید. اولین دغدغه بنده به عنوان مدیر طرح، این بود که چه کسی در سال ۸۳ مجری این پروژه باشد.

■ در واقع سند تحول بنیادین سال ۸۳ با این مصوبه به ثبت رسید؟

- بله، من در این امور با مرحوم علاقه مندان زیاد مشورت می کردم. با مشورت ایشان با مؤسسه ای با مدیریت آقای محمد باقریان برخورد کردیم که ظرفیت تولید چنین سندی را برای چند بخش کشور دارد، از جمله برای سازمان ملی جوانان. ذهن استراتژیک داشت، با ایشان مشورت کردیم و در نهایت جلسه ای را با حضور آقای حاجی در اردوگاه شهید باهنر تشکیل دادیم که تصمیم بگیریم مجری چه کسی باشد. دو نظر وجود داشت: یکی اینکه مجری مؤسسه ای بیرون از آموزش و پرورش و ناظر از دست اندرکاران آموزش و پرورش، مثل شورای عالی باشد؛ دوم اینکه مجری از آموزش و پرورش و ناظر و مشاور از بیرون باشد. بعد از گفت و گو در آن جلسه سه، چهار نفره نتیجه این شد که مجری از آموزش و پرورش باشد، چون باید آموزش و پرورش را بشناسد

انسان ترکیبی است
از جسم و روح
و دارای دو بعد
زندگی دنیوی و
اخروی است

و توان فکری برای این کار را داشته باشد و ناظر از مؤسسه بیرون باشد. سوابق آقای دکتر مهرمحمدی بررسی شد، وی را انتخاب کردیم و ابلاغ دادیم و کار با همان تیمی که در جریان هستید، آغاز شد. ساختارش را تنظیم کردیم که اگر تفصیل آن را بخواهید می‌توانید به کتاب روش‌شناسی آقای مهندس نفیسی رجوع کنید، چون مشروح همه فرایندها و کمیته‌ها و اشخاص دست‌اندرکار را در آنجا آورده است.

به این صورت سند تحول بنیادین متولد شد که به اذعان بسیاری از متخصصان تعلیم و تربیت و صاحب‌نظران، مشابه آن را به این گستردگی قبل و بعد از انقلاب اسلامی نداشتیم و نداریم. حدود هفتاد، هشتاد پروژه تحقیقی انجام شد تا این سند شکل گرفت. حدود ۵۵۰ تا ۶۰۰ نفر از صاحب‌نظران و متخصصان دانشگاهی و حوزوی و مدیران و معلمان خودمان، دست‌اندرکار بودند که خوشبختانه امروز به‌عنوان قانون مادر برای آموزش و پرورش از آن نام برده می‌شود و به‌مثابه قانون اساسی آموزش و پرورش است که تمام قوانین و مقررات و برنامه‌های آموزش و پرورش بعد از سند تحول باید طبق این سند و مبتنی بر آن تدوین شود. البته در ۱۰ سال گذشته فراز و فرودهایی داشتیم و آن‌چنان که طراحان و برنامه‌ریزان و تدوین‌کنندگان سند فکر می‌کردند، متأسفانه موفق نشدیم سند را عملیاتی و اجرایی کنیم و در این موضوع نیاز به واکاوی داریم. نکته قابل تأمل این است که آموزش و پرورش و جامعه خواهان ایجاد تحول بوده‌اند و دلایلی وجود دارند که در بعضی از مقالات به آن‌ها اشاره کرده‌ام، مثل اینکه «چرا آموزش و پرورش نیاز به تحول دارد؟» یا «کاستی‌هایش چه چیزهایی هستند؟» یک دلیل مهم و اصلی‌ترینش این است که نظام آموزش و پرورش یک نظام وارداتی است و به تعبیر مقام معظم رهبری، مبتنی بر فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی نبوده و آبشخور فکری آموزش و پرورش موجود ما نظریه‌هایی هستند که زادگاهشان فرهنگ دینی ما نبوده است و لذا از نظر فلسفی، تفاوت جدی با اهداف و آرمان‌های انقلاب اسلامی وجود دارد. نظام‌های آموزشی و پرورشی رایج امروز و همه مکاتب فلسفی موجود معمولاً ریشه در اندیشه اومانیستی و سکولار دارند و با یک نگاه دنیاگرایانه تعلیم و تربیت را طراحی کرده و رقم زده‌اند. فلسفه را برای آن تنظیم کردند که انسان در این ۷۰، ۸۰ ساله عمر و زندگی دنیوی خودش یک زندگی خوب داشته باشد، درحالی‌که در گزاره‌های فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی ما، اولین گزاره این است که انسان ترکیبی است از جسم و روح و دارای دو بعد زندگی دنیوی و اخروی و اگر فلسفه تعلیم و تربیت نوشته بشود باید هم زندگی دنیوی خوب و هم زندگی اخروی خوب را رقم بزند که در نظام‌های موجود، این بخش اخروی‌اش دیده نشده است. سند تحول با به‌کارگیری واژه بسیار زیبای قرآنی «حیات طیبه» به این مهم توجه کرده و حرف آن این است که حیات طیبه فقط در دنیا نیست، بلکه در دنیا شروع می‌شود و اگر خوب رقم بخورد به آخرت ختم می‌شود. به همین دلیل در سند نگفته است «حیات طیبه» بلکه گفته است «دستیابی به مراتبی از حیات طیبه». یک بخش آن اینجا در

دنیا و یک بخش هم در آخرت رقم می‌خورد. این نوع به اصطلاح ضرورت‌ها که مبتنی بر فلسفه تعلیم و تربیت و فلسفه بومی بودند و دلایل دیگر بر ضرورت تحول سیستم ناکارآمد، هم‌پا نبودن با تحولات محیطی، پایین بودن نرخ بهره‌وری در آموزش و پرورش و... ضرورت این تحول را تأیید می‌کند.

اینجا یک جمله‌ای اضافه کنم و آن، اصطلاح «فلسفه بومی» است. می‌دانید که در سال ۱۳۲۷ گروهی با عنوان مشاوران بحار از آمریکا به ایران آمدند که ایران را مطالعه کنند و اولین برنامه توسعه ایران را بنویسند. آن برنامه ۷ ساله بود و برنامه‌های امروز ۵ ساله هستند. اولاً آن‌ها همه بخش‌های صنعت و کشاورزی و اقتصاد را بررسی کردند و به آموزش و پرورش که رسیدند، کاستی‌های آن را تجزیه و تحلیل کردند. این مجموعه بررسی‌ها را در شورای عالی آموزش و پرورش ترجمه کردیم و مقدمه‌ای برای آن نوشتیم. اگر مایل بودید به آن هم مراجعه کنید.

■ اسم آن گزارش در شورای عالی چیست؟

- گزارش مؤسسه مشاوران بحار.

■ از سال ۸۳ فلسفه تدوین سند را شما تعریف کردید. سپس در دولت بعدی فکر کنم یک سال آقای دکتر مهرمحمدی بود و بعد آقای دکتر ذوعلم آمد؟

- نه، تا آخر آقای مهرمحمدی مجری علمی سند بودند. یک بحث این بود که در دوره قبل، یعنی دولت آقای خاتمی سند تدوین و تصویب بشود که البته بخش قابل توجهی از اطلاعات هم بود و می‌شد در آن زمان انجام شود، اما پس از مشورت با دوستان و همکاران، نظر ما و به‌ویژه خودم این بود که اگر دولت بعدی این طرح را از آن خود نداند و مشارکت در فرایند تدوین نداشته باشد، آن را اجرا نمی‌کند و می‌شود یک کار پژوهشی که می‌رود در قفسه‌های کتابخانه‌ها؛ لذا باید دست‌دست کنیم تا دولت بعد بیاید و در فرایند تدوین و تصویب مشارکت داشته باشد. جمع‌بندی ما این بود.

■ خانم دکتر علم‌الهدی چه زمانی کار را شروع کردند؟

- خانم علم‌الهدی به سفارش ما قبل از این قصه شروع کردند. خانم دکتر علم‌الهدی در دانشگاه شهید بهشتی بودند، آموزش و پرورش نبودند. وقتی ساختمان مؤسسه پژوهشی را خریدیم و مجوز گرفتیم، دنبال رئیس می‌گشتیم. زمان مرحوم علاقه‌مندان بود، افراد مختلف به من معرفی شدند، از جمله خانم دکتر علم‌الهدی و البته هیچ شناختی هم از یکدیگر نداشتیم. پس از گفت‌وگویم با خانم دکتر علم‌الهدی، من دیدم ایشان ظرفیت دارند، ولی گفتند: «به هیچ‌وجه آماده نیستیم، به این دلیل که آموزش و پرورش هم نیستیم و آموزش و پرورش را نمی‌شناسم و کارم در دانشگاه در پژوهشگاه خانواده هست.»

من با صحبت‌هایی که با ایشان و همسر محترمشان داشتم، خواهش کردم و ایشان به آموزش و پرورش آمدند. حضور ایشان در آن مؤسسه و بعد هم در سازمان پژوهش و الآن هم در آموزش و پرورش بسیار مغتنم و مفید بوده است. خوشبختانه ایشان یکی از چهره‌های متفکر تعلیم و تربیت کشور هستند. قبل از آقای دکتر صادق‌زاده ما به ایشان سفارش دادیم که کار را انجام دهند. بخشی از کار را ایشان و بخشی را هم آقای دکتر صادق‌زاده انجام دادند و کار ادامه پیدا کرد. مثلاً برای اینکه مبانی نظری تنظیم شوند، مصاحبه‌ها را شکل دادیم. در مصاحبه‌های اصلی خانم دکتر علم‌الهدی و بنده هم شرکت می‌کردیم. یکی از مصاحبه‌ها با آقای دکتر ابراهیم دینانی بود. ایشان را دعوت کردیم به مؤسسه پژوهشی، فکر می‌کنم ۶ یا ۷ جلسه با ایشان داشتیم که پرسش‌ها را خانم دکتر مطرح می‌کردند و ایشان پاسخ می‌دادند. یک مقدار که جلو رفتیم، جلسه ششم یا هفتم گفتند: این پرسش‌هایی که شما می‌کنید، من الآن پاسخی برای آن‌ها ندارم، اگر بخواهم پاسخ بدهم باید یک سال مطالعه کنم و فرصتش را ندارم، خداحافظ شما.

بحث خیلی جدی و عمیق بود، بعضی از منتقدان سند می‌گویند که مطالعه نشد، درحالی‌که برعکس، برای بخش‌بخش آن دست‌اندرکاران و مسئولان و صاحب‌نظران متعدد حوزوی و دانشگاهی مشارکت جدی داشتند که نام شریف آن‌ها در اسناد موجود است و باید قدردان یکایک این عزیزان بود. دکتر محمد حسینی، خانم دکتر سوسن کشاورز، خانم دکتر آمنه احمدی، دکتر جوادی، دکتر بهرام محمدیان، آقای دکتر مرادی و صدها نفر دیگر.

بعد فلسفه تنظیم شد. مبانی نظری سند سه ناظر جدی داشت: مرحوم دکتر علی محمد کردان، آقای دکتر خسرو باقری و آقای آیت‌الله اعرافی. مرحوم دکتر علی محمد کردان چند ماه بیشتر نبودند و بعد فوت شدند. به دلیل رفاقت با آقای اعرافی و دیدگاه‌های ارزشمندشان، خیلی من اصرار داشتم که ایشان حتماً باشند. آقای دکتر خسرو باقری هم همین‌طور از دوستان قدیم بنده هستند و نظراتشان موجود است. این دو بزرگوار خیلی وقت گذاشتند که نظام آموزش و پرورش کشور باید قدرانشان باشد. بعد هم که تنظیم شد از آقای اعرافی خیلی خواهش کردیم تا مقدمه را بنویسند که مقدمه ایشان تقریظمانندی است بر سند که ما در ابتدای سند آن را چاپ کردیم. خود این به سند خیلی وجهت داد، چون خیلی از حوزویانی که نقدهای گوناگون بر سند داشتند، وقتی مقدمه آقای اعرافی را دیدند، همراه شدند، حتی تعبیرهای بلندی که مقام معظم رهبری درباره سند تحول بنیادین دارند، درباره اسناد دیگر ندارند. یکی از تعبیرهایشان این است که این سند منسجم است، متقن است، افتخارآمیز است. این تعبیرها را درباره هیچ سندی به کار نبرده‌اند. این‌ها معلول آن گزارش‌هایی بود که افراد مختلف از جمله شخص آقای اعرافی خدمت مقام معظم رهبری دادند و ایشان به اطمینان رسیدند. یکی دو بار هم در سخنرانی‌هایشان فرمودند که متخصصان آن را تأیید می‌کنند؛ و شد

زمانی که من رئیس
سازمان پژوهش
بودم، آقای ذوعلم،
مدیرکل دفتر تألیف
کتاب‌های درسی
شدند

سند تحول بنیادین که حمایت‌های رهبری را به همراه داشت.

سال ۸۹ بود؟

بله، سال ۸۹ بود که آقای دکتر مهرمحمدی مسئولیت را بر عهده داشتند و کار را انجام دادند تا زمانی که ما سند را آوردیم در شورای عالی آموزش و پرورش و تصویب کردیم. تصویبش هم مقارن شد با آمدن آقای دکتر حمیدرضا حاجی‌بابایی به‌عنوان وزیر وقت آموزش و پرورش.

زمانی که من رئیس سازمان پژوهش بودم، آقای دکتر ذوعلم، مدیرکل دفتر تألیف کتاب‌های درسی شدند. قبل از آن، زمانی که من در شورای عالی بودم مدیر سند هم بودم، وقتی که آمدم به سازمان پژوهش، شورا به دلیل تعلق خاطری که من به سند داشتم، سند را به من سپردند و مسئولیت سند با من به سازمان پژوهش آمد. من با شناختی که از سند داشتم و می‌دانستم که برای برنامه درسی هم باید کاری انجام بدهیم و زیرنظامی داشته باشیم، آقای دکتر ذوعلم که آمد با ایشان برنامه‌ریزی کردم و به ایشان گفتم که شما بیاید این کار را انجام دهید. ایشان هم پذیرفتند و تلاش فراوان و قابل تقدیری کردند.

پس شما تهیه و تولید برنامه درسی ملی را به آقای دکتر ذوعلم واگذار کردید؟

بله؛ و اینکه می‌گویند برنامه درسی ملی قبل از سند بوده، غلط است، حتی هم‌زمان بودن آن با سند تحول هم غلط است. سند تحول تدوین شد و بخشی از آن جلو آمده بود، وسط راه بودیم که یکی از زیرنظام‌ها، یعنی برنامه درسی ملی به سفارش بنده که مدیر سند تحول بودم، به آقای ذوعلم واگذار شد. خود من پیوسته در جلسات آن شرکت می‌کردم. وقتی مبانی نظری برنامه درسی تنظیم شد، یک مقدار با مبانی نظری سند تحول فاصله گرفت و اختلاف‌نظرهایی به‌وجود آمد، اما تقدم زمانی ندارد. یکی از تدابیر بنده، هماهنگ و هم‌سو کردن مبانی نظری برنامه درسی با مبانی نظری سند تحول بود، چون اصل و اساس، مبانی سند تحول بود و همه زیربرنامه‌ها از جمله برنامه درسی باید با آن هماهنگ می‌شد. برنامه درسی ملی زمان آقای مهندس فرشیدی وزیر وقت تنظیم شد، منتها نظر ایشان این بود که سند تحول یک مقدار متوقف شود. وقتی که مذاکرات و پیگیری‌ها انجام شد، در اواخر دوران وزارتشان بعد از گفت‌وگوهای فراوان من با ایشان، پذیرفتند که کار با این تیم ادامه پیدا کند. در طول این مدت هزینه‌ها هم پرداخت نمی‌شد و تیم هم داشت متلاشی می‌شد. البته هیچ‌یک از اعضای تیم نگاه پروژه‌ای نداشتند، بلکه آن را یک کار ملی می‌دانستند، لذا پولی به این‌ها پرداخت نکردند و من در جایی هم ادعا کردم که سند تحول بنیادین با حداقل هزینه نسبت به اسناد مشابه دیگر تولید شده است. برخلاف اتهاماتی که بعضی‌ها می‌زدند، عوامل این پروژه دنبال پول نبودند. یک سالی بود که پولی داده نمی‌شد، من هم گفتم که اگر وزارتخانه پولش را نمی‌دهد، من از اعتبارات

سازمان و با مسئولیت خودم این کار را انجام بدهم. ایشان منوط کردند به تأیید یکی از دوستان که اگر او تأیید کرد از سازمان پژوهش پرداخت کنیم. آن دوست عزیز ما هم دست دست کرد و تأیید نکرد و من به اجبار، با مسئولیت خودم پرداخت کردم، چون دیدم یک سال این عزیزان کار کردند و پولی پرداخت نشده بود.

در سال ۸۹ ادامه کار با آمدن آقای دکتر حاجی بابایی هم‌زمان شد. ایشان قبلاً نماینده مجلس بودند و ما هم به‌طور طبیعی با هم همکاری داشتیم. زنگ زد، وقت گرفتیم و به مجلس رفتیم، اتفاقاً به صرف ناهار هم رفتیم. گفتیم: «ما چنین سندی را تولید کرده‌ایم.» یک نسخه هم برده بودم و خدمتشان تقدیم کردم. ایشان گفتند: «من بخوانم ببینم چیست.» خواندند و در برنامه تقدیمی خود به مجلس، محور فعالیت خود را اجرای سند تحول بنیادین اعلام کردند. بعد که وزیر شدند، ما گفتیم که سند را ببریم در شورای عالی تصویب کنیم.

من با الهام از سند داکار که اسم مکان روی آن بود، پیشنهاد دادم روی این سند هم اسم مکان بگذاریم تا مشهور شود. گفتیم، برویم مشهد و به یمن عنایات امام رضا (ع)، اسم مشهد را روی سند بگذاریم. لذا اولین جلسات بررسی سند در شورای عالی را در یک سمینار سه‌روزه در مشهد برگزار کردیم. این اولین باری بود که شورای عالی آموزش و پرورش در غیر تهران و غیر دفتر وزیر تشکیل می‌شد. آقای حاجی بابایی چهارشنبه صبح در جلسات دولت بودند و نتوانستند بیایند. جلسه را من با حضور آقای مصباحی‌مقدم و دیگران شروع کردم و بعد از ظهر همان روز ایشان اولین سفر استانی خود به مشهد را به مناسبت سند تحول انجام دادند. سه روز در مشهد بودیم، بعد آمدیم به تهران و جلسات پیاپی را در دفتر در اردوگاه شهید باهنر برگزار کردیم و اعضای شورا خیلی همراهی کردند. آقای وزیر خیلی وقت صرف کرد. فکر کنم بعد از برگزاری ۳۲ جلسه، سند در شورای عالی آموزش و پرورش تصویب شد. بعد از تصویب سند در شورای عالی، آن را به اسم سند مشهد مقدس منتشر کردیم. این بحث هم مطرح شد که به یک مرجع بالاتر هم ببریم و آنجا هم تصویب شود تا انتقان بیشتری برای همه دستگاه‌ها داشته باشد. دو نظر وجود داشت: به مجلس ببریم یا به شورای عالی انقلاب فرهنگی. با رایزنی‌ها و بررسی‌های مختلف قرار شد ببریم شورای عالی انقلاب فرهنگی که جمع و جور است و راحت‌تر می‌توانیم تصمیم بگیریم. در شورای عالی انقلاب فرهنگی، قانون نانوشته‌ای وجود داشت که اگر در کمیسیون‌های تخصصی آنجا موضوعی بررسی شود و به صحن علنی شورا بیاید، دیگر بررسی نمی‌شود و مصوبه کمیسیون بعد از دو هفته که اعضا نظر تازه‌ای درباره آن ندادند، تصویب شده به‌شمار می‌آید. لذا بررسی سند تحول به کمیسیون تحول نظام آموزشی ارجاع داده شد که مسئولش آقای دکتر کی‌نژاد بود و آقای دکتر محمدرضا عارف در آن کمیسیون عضویت داشت. معمولاً آقای دکتر کی‌نژاد به احترام آقای دکتر عارف، مدیریت جلسه را به دکتر عارف می‌سپرد. زمانی که ایشان معاون رئیس‌جمهور

با الهام از سند داکار
که اسم مکان
روی آن بود،
پیشنهاد دادم
روی این سند هم
اسم مکان بگذاریم
تا مشهور شود

بود، الآن عضو عادی جلسه بود. این را من تعمداً گفتم که عزیزان لطافت اخلاقی را رعایت می کردند. جلسه با مدیریت دکتر عارف شروع شد، افراد مختلف نظراتشان را دادند، ما هم حک و اصلاح می کردیم، بعد هم به کمیسیون حوزوی شورای عالی انقلاب فرهنگی ارجاع داده شد. کمیسیون حوزوی هم با مدیریت حجت الاسلام آقای حمید پارسانیا تشکیل می شد. در تهران و قم جلسات متعددی داشتیم. یکی از شخصیت‌هایی که خیلی برای ما وقت صرف کرد و باید از ایشان نام ببرم و تشکر کنم، آقای حجت الاسلام دکتر مسعود آذربایجانی بود که خیلی روی این سند وقت گذاشتند و مبانی نظری را آنجا بررسی کردند. جلساتی را با آقای دکتر صادقزاده و برخی اوقات با بنده می گذاشتند و با ایشان بحث و گفت‌وگو داشتیم و نظرات را اعمال می کردیم. در آنجا تأیید شد.

بعد بردیم به شورای تحول نظام آموزشی، در آنجا هم اعضای شورا بررسی و تأیید کردند. لازم است در اینجا از همراهی و حمایت‌های آقایان کی‌نژاد و دکتر عارف تشکر کنم.

بعد بردیم به شورای عالی انقلاب فرهنگی، در آنجا هم آقای دکتر محمدرضا مخبر دزفولی که دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی و بسیار همراه و حامی بودند، طرح موضوع کردند، من هم توضیحاتی دادم. فرض ما بر این بود که چون تأییدش در آن کمیسیون‌ها یک سال طول کشیده بود، دیگر اینجا تأیید می کنند. رئیس‌جمهور وقت، آقای دکتر احمدی‌نژاد گفت: «نه، موضوع مهم است و باید اینجا هم مطرح شود.» هر چه بعضی از افراد گفتند که آقا خیلی طولانی و وقت گیر است، نمی‌رسیم، دو تا سه سال طول می‌کشد، ایشان گفتند: «نه، وقت می‌گذاریم و خودمان هم باید همین‌جا بررسی کنیم.» لذا برای اولین بار در تاریخ شورای عالی انقلاب فرهنگی، به تدبیر آقای دکتر کی‌نژاد، دبیر سابق شورای عالی انقلاب فرهنگی، جلسات هر هفته با حضور رئیس‌جمهور یا با حضور یکی از سران سه قوه که عضو هستند، برگزار می‌شد. معمولاً با مسئولیت آقای دکتر علی لاریجانی، رئیس مجلس، جلسات تشکیل می‌شد. ۱۵ جلسه برگزار شد که بعضی جلسات ۳ ساعت طول می‌کشید. سرانجام با حضور اعضای آنجا که خیلی همراهی کردند و هر هفته می‌آمدند و با حضور خود رئیس‌جمهور و حضور آقای لاریجانی، سند، بررسی و تصویب شد. در جلسات هم این‌طور بود که من متن را می‌خواندم، مبانی نظری را دکتر علی‌رضا صادقزاده، مبانی اجرایی و برنامه سند را دکتر عباس صدری همراه با ما توضیح می‌دادند و بحث و گفت‌وگو می‌کردیم، مخالف و موافق نظر می‌دادند و تصویب می‌شد.

خوب است یکی، دو خاطره از فرایند بررسی و تصویب را خدمتتان عرض کنم. یکی همان اولین جلسه بود که موضوع در شورای عالی انقلاب فرهنگی مطرح شد. آقای دکتر علی عباسپور تهرانی، رئیس کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس و عضو حقوقی حاضر در جلسه، مدعی بودند که این متن باید در مجلس تصویب شود، نه در شورای عالی

انقلاب فرهنگی. حدود یک ساعت و نیم بحث و گفت‌وگو در گرفت. مخالفان و موافقان دلایل ایشان بحث کردند. بحث بالا گرفت و ایشان هم به هیچ‌وجه کوتاه نمی‌آمد و می‌گفت: «اینجا مرجع سیاست‌گذاری است و این برنامه باید بیاید در مجلس تصویب شود.» خاطر می‌گفت که آیت‌الله آقای صادق لاریجانی، رئیس قوه قضاییه و آقای دکتر علی لاریجانی و آقای دکتر احمدی‌نژاد حضور داشتند. یک بحث خیلی جدی در گرفت و به درازا کشید و آقای دکتر احمدی‌نژاد خیلی تند شد و به آقای دکتر عباسپور گفت: «ایشان نمی‌خواهد کوتاه بیاید و باید طور دیگری با ایشان برخورد کرد.» افراد مداخله کردند و بالأخره تصویب کردند که در همان جا بحث و تصویب شود. بعد از جلسه، آقای عباسپور یک نامه‌ای نوشت به آقای لاریجانی که به این دلیل‌ها این سند باید در مجلس بررسی و تصویب شود نه در شورای عالی انقلاب فرهنگی. آقای دکتر علی لاریجانی هم برای مقام معظم رهبری فرستادند. با نظر مشورتی که بیت رهبری دادند، قرار شد در شورای عالی انقلاب فرهنگی بررسی شود. دلیل‌های مختلفی هم وجود داشت، مثل اینکه اینجا یک جمع فرهنگی است و همه تخصص موضوعی دارند و محدودتر است و زمان کمتری می‌برد. به هر حال تدبیر درستی بود.

خاطره دیگر، بررسی واژه «تربیت» بود. دوستان تدوین‌کننده مبانی نظری سند تحول به این نتیجه رسیده بودند که واژه «تعلیم و تربیت» و «آموزش و پرورش» کژتابی دارد و باید یک واژه داشته باشیم. برای اینکه چه واژه‌ای داشته باشیم بحث‌های مختلفی مطرح بود. دو بار، زمانی که مرحوم دکتر حسن حبیبی رئیس فرهنگستان فرهنگ و ادب فارسی بود، من با ایشان مکاتبه کردم که آقا «education» را که در غرب یک واژه است، ما در ایران چگونه ترجمه کنیم؟ ایشان پاسخ ندادند. حضوری صحبت کردم، پاسخ ندادند. بعد از فوت ایشان، آقای حداد عادل، رئیس فرهنگستان شدند، با ایشان هم مکاتبه کردم پاسخ ندادند. در جمع خودمان به این نتیجه رسیدیم که واژه «تربیت» را انتخاب کنیم. دلیل‌های مختلفی هم داشتند. یک مقاله هم من و آقای دکتر محمد حسینی نوشتیم با عنوان «تربیت یا تعلیم و تربیت» و دلیل‌های خودمان را در آن بیان کردیم. در شورای عالی انقلاب فرهنگی هم این بحث را مطرح کردیم که ما واژه «تعلیم و تربیت» را در این سند به کار نبردیم و واژه «تربیت» را جایگزین کردیم، دلیل‌هایمان هم این‌هاست. آقای دکتر صادق‌زاده هم بودند و مخالف و موافق بحث کردند. یکی از مخالفان جدی، آقای دکتر مهدی گلشنی بود. وی گفت: «اگر شما این واژه را به کار بگیرید، به معلم چه می‌گویید؟» گفتیم: «می‌گوییم: مربی.» گفتند: «به دانش‌آموز چه می‌گویید؟» گفتیم: «می‌گوییم: متربی.» گفتند: «غلط است، به دانش‌آموز باید بگویید: مربا، چون از نظر قواعد و زبان عربی، متربی در این معنا اشتباه است.» دکتر رضا داوری به میدان آمد و گفت: «بله از نظر قواعد عربی باید بشود مربا، اما استاد ما دکتر هوشیار معتقد بود به جای مربا، متربی را می‌شود به کار برد، لذا من موافقم

در همه میراث‌های
فرهنگی به‌جامانده
از گذشته ایران،
مثل کلیله و دمنه،
مثنوی، گلستان،
بوستان و... همه جا
واژه «تربیت»
آمده است

که متربی باشد.» بعد از صحبت‌های موافق و مخالف، فکر می‌کنم با ۱۸ رأی موافق تصویب شد که «education»، «تربیت» ترجمه شود نه «تعلیم و تربیت». وقتی از جلسه بیرون آمدیم به آقای دکتر صادق‌زاده گفتیم: «اگر این سند تحول هیچ دستاوردی نداشته باشد جز همین مصوبه، که این دوگانگی را بعد از ۸۰،۷۰ سال از بین ببریم و به یک فهم مشترک و یگانه برسیم و هم‌گرایی ایجاد کنیم، برنده‌ایم. ما این را تصویب کردیم، ولی سه، چهار جلسه بعد، رئیس جلسه همان اول جلسه گفت: «برای تغییر واژه آموزش و پرورش یا تعلیم و تربیت چنین مصوبه‌ای داشتیم؟ این درست نیست، چه کسانی موافق اند که همان تعلیم و تربیت بشود؟» و دوباره یک رأی‌گیری کردند. من اعتراض کردم، گفتند: «فعلاً چند سالی واژه تعلیم و تربیت داشته باشیم، اسم وزارتخانه عوض نشود، سربرگ‌ها عوض نشود، اسم مدرسه‌ها عوض نشود، چون این‌ها همه برای نظام هزینه است، بعد از آن بیایید دوباره مطرح کنید.» البته ما می‌دانستیم دوباره مطرح نمی‌شود. لذا شما اگر مبانی نظری سند تحول را نگاه کنید، فقط روی جلدش واژه «تعلیم و تربیت رسمی» داریم، ولی در متن، همه جا واژه «تربیت» است و هیچ جا واژه دوگانه «تعلیم و تربیت» وجود ندارد.

■ اگر این اتفاق می‌افتاد، ما الآن وزارتخانه تربیت داشتیم و خیلی چیزها تغییر می‌کرد و این مسئله جدایی آموزش و پرورش هم حل می‌شد.

● بله، خیلی از کشورهای عربی وزارت تربیت دارند. ما در آن مقاله هم آوردیم که در طول تاریخ ما واژه «تعلیم و تربیت» نداریم و این واژه در این ۸۰،۷۰ سال اخیر به کار رفته است. در همه میراث‌های فرهنگی به‌جامانده از گذشته ایران، مثل کلیله و دمنه، مثنوی، گلستان، بوستان و... همه جا واژه «تربیت» آمده است. ظاهراً اولین کسی که «تعلیم و تربیت» و آموزش و پرورش را مطرح کرده، پروین اعتصامی بوده است.

کل سند تحول شامل ۱۳۱ راهکار و گزاره و ۲۳ هدف عملی است. تمام این اهداف کلان، اهداف عملیاتی برای کارها و قبل از آن، بیانیۀ ارزش‌ها، بیانیۀ مأموریت، چشم‌انداز، راهبردهای کلان، همه و همه، بند به بند و خط به خط را بنده با استفاده از پاورپوینت می‌خواندم و افراد موافق و مخالف اعلام نظر و بحث و گفت‌وگو می‌کردند. در تمام این مسیر طولانی فقط ۳ یا ۴ جای آن به دلیل اختلاف نظر رأی‌گیری شد، وگرنه بقیه با اجماع و توافق عمومی تصویب شد. البته متن کامل مبانی نظری و سند تحول به صورت مکتوب و نسخه الکترونیکی در اختیار اعضا قرار گرفته بود و هر جلسه هم اصلاحات جلسات قبل را بررسی و اعمال می‌کردیم و نسخه جدید را به اعضای محترم می‌دادیم. پس از بررسی و تصویب نهایی جلسه، به دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی (دکتر مخبر دزفولی) و خانم دکتر فیاض (دبیر وقت کمیسیون تحول نظام آموزشی)

و بنده مأموریت دادند تا یک‌بار دیگر تمام اصطلاحات را بررسی و کنترل کنیم. مجدداً جلساتی برای اعمال نظرات اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی داشتیم که آقایان دکتر مخبر دزفولی و دکتر حاجی‌بابایی نیز در برخی جلسات وقت می‌گذاشتند. سرانجام متن نهایی تهیه و برای امضای رئیس‌جمهور محترم ارسال شد که الحمدلله به‌عنوان یک سند مادر و کم‌نظیر در تاریخ آموزش و پرورش کشور در آذر ۱۳۹۰ رونمایی شد.

■ بسیار جامع و کامل بود. از این‌که وقت گذاشتید و باحاصله پاسخ دادید، بسیار سپاسگزاریم.